

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ولادیمیر استپانویچ نیکیتین (Vladimir Stepanovich Nikitin)

برگردان و توضیحات داخل [...] ابراهیم شیری

۱۶ فیروزی ۲۰۲۴

تصویر دنیای معاصر در پرتو کرونوپلیتیک

(۴)



جهانی‌سازی به روش امریکائی در مقابل انسان‌گرایی

هر دو پروژه جهانی‌سازی به سبک امریکائی با هدف حفظ جهان‌بینی غالب غربی، یعنی انسان‌محوری تا زمانی که ممکن است، انجام می‌شود. برای این منظور، نخبگان مالی جهانی نتایج ستراتیژیک خود را بر اساس گزارش میدوزها در سال ۱۹۷۲ تنظیم کردند. فیلسوف الکساندر زینویف مدعی است که نزول‌خواران جهان از آخرین دستاوردهای علم و فناوری برای هجوم به مکانیسم تکامل اجتماعی نوع بشر استفاده کردند. تکامل نه به صورت خود به خودی، بلکه با کمک وسایل ارتباطی مدرن از راه دور و ابزارهای دستکاری شعور توده‌ها با محروم کردن آن‌ها از عقل و هوش، به واسطه آن‌ها کنترل شد.

اولتراجهانی‌گرایان تمام تلاش خود را برای اجرای ستراتیژی کاهش اجباری جمعیت کره زمین و در اختیار گرفتن تمام مهم‌ترین منابع آن به منظور ثروت‌اندوزی نامحدود صرف می‌کنند. جان کلمن، محقق انگلیس، در کتاب خود «کمیتة ۳۰۰» که در سال ۱۹۹۲ منتشر شد، جهات اصلی این فعالیت‌های مجرمانه را به ترتیب آتی تشریح کرده است: «اول- نابودی کامل دولت-ملت‌ها، هویت و کرامت ملی؛ دوم- نابودی حداقل سه میلیارد «انسان بی‌فایده» تا سال ۲۰۵۰ از طریق جنگ‌های محدود، بیماری‌های واگیر سازمان‌یافته، کشته‌شدن سریع و شروع قحطی؛ سوم- نابودی طبقه متوسط و برقراری دیکتاتوری الیگارشی؛ چهارم- تطبیق فله‌ای بدهی و برده‌داری الکترونیک با لغو بیشتر پول نقد، یعنی بردگی

کامل بشریت؛ پنجم- کاهش بیشتر جمعیت به یک میلیارد نفر اساساً شامل خادمان و ربات‌های زیستی که در حوزه‌های مختلف به نفع طبقه حاکم فعالیت می‌کنند و به آن‌ها سود می‌رسانند».

نخبگان جهانی برای دستیابی به اهداف فوق با پایداری و ثبات اقدام می‌کنند. آن‌ها اتحاد شوروی، جمهوری دموکراتیک آلمان، چکسلواکی، یوگسلاوی، عراق، لیبیا، افغانستان را ویران ساختند، قحطی را در شمال آفریقا سازماندهی کرده‌اند و در اطراف روسیه یک «دیوار بهداشتی» ساخته‌اند. تعداد جمعیت روس‌ها طی ۳۰ سال، ۲۰ میلیون نفر کاهش یافته است. در سال ۲۰۱۳ آمریکا و اتحادیه اروپا با اشغال اوکراین، مرزهای تمدنی دنیای روسیه را زیر پا گذاشتند. آن‌ها از مردم اوکراین برای ویران کردن روسیه استفاده می‌کنند. اتحاد مجدد کریمه و سواستوپل با روسیه دلیلی برای تحریک ضدیت با روسیه، ابعاد جهانی به خود گرفت.

نخبگان جهانی پس از نابودی اتحاد شوروی، توانستند مدل شکست‌ناپذیر دنیای تک قطبی را به رهبری آمریکا ایجاد کنند. تا تسلط همه‌جانبه بر جهان یک قدم باقی مانده بود. اما مشکلی پیش آمد.

کیهان و زمین در مقابل انسان‌محوری

اقدامات ذهنی نخبگان جهانی با مقاومت عینی نیروهای کیهانی مواجه شد. کیهان و زمین خواهان تداوم انسان‌محوری نیستند و برای تغییر جهان‌بینی مسلط به انسان‌گرایی کمک می‌کنند. در نتیجه، پس از سال ۲۰۱۳ مشکلات غیرمنتظره‌ای اتحادیه اروپا و آمریکا را فراگرفت. هجوم مهاجران به اروپا و همه‌گیری ویروس کرونا به پایه‌های آمریکا و اتحادیه اروپا بشدت ضربه زد. ضد کمونیسم جهانی و روس‌ستیزی که آن‌ها به راه انداختند، موج قدرتمند نئوفاشیسم و نژادپرستی به وجود آورد و پایه‌های دنیای قدیم و جدید را تهدید کرد.

چنین حادثه، پیشتر در تاریخ در دوره سقوط دنیای باستان اتفاق افتاده بود. نیکلای بردایف، فیلسوف روس در سخنرانی‌های خود در آکادمی فرهنگ معنوی در سال ۱۹۲۰ به تفصیل درباره این تناقض سخن گفت. این افکار آموزنده در اثر فلسفی او به نام «معنای تاریخ» ثبت شده است.

بردیایف خاطرنشان می‌کند که «بالاترین شکوفائی جهان باستان زمانی بود که دولت‌های نسبتاً کوچکی وجود داشتند که ادعای اهمیت جهانی نداشتند، به شکوه و قدرت دست نیافتند و سقوط آن زمانی اتفاق افتاد که این جهان همگانی شد، زمانی که یک دولت جهانی (در قالب امپراتوری روم) شکل گرفت، زمانی که پالوده‌ترین فرهنگ هلنیستی (با گردهم‌آوردن ادیان شرق و غرب) شکل گرفت» **فرهنگ هلنیستی - فرهنگی که در نتیجه تعامل عناصر فرهنگ یونانی (هلنیک) و محلی به وجود آمد.**

بردیایف نتیجه‌گیری مهمی برای امروز می‌کند که «سقوط جهان باستان تصادفی نبود. سقوط آن را دقیقاً در دوره بالاترین عظمت نه تنها تهاجم بربرها، بلکه نوعی بیماری داخلی که اساساً بر این فرهنگ تأثیر گذاشت، اجتناب‌ناپذیر کرد». فیلسوف روس ادعا می‌کند که «سقوط جهان باستان، قبل از هر چیز به ما می‌آموزد که همه آموزه‌های سراسر است در مورد پیشرفت بی‌ارزش هستند. زیرا، چنین پیشرفتی در یک خط مستقیم وجود ندارد». اسطوره برتری تمدنی غرب بر تمدن روسیه و شرق، دقیقاً بر اساس همین نظریه پیشرفت خط مستقیم ابداع شده است. چنین برتری وجود ندارد. پس چه چیزی آنجاست؟ به عقیده بردیایف، فراز و نشیب‌هایی وجود دارند، پیشرفت بیشتر بر روی بهترین پایه‌های دنیای قدیم استوار است.

دنیای باستان در مبارزه برای تسلط بر جهان، سعی کرد یک جامعه جهانی به عنوان یک وحدت یکنواخت ایجاد کند. اما این با قوانین کیهان و طبیعت در تضاد است. بنابراین، سقوط چنین جهانی اجتناب‌ناپذیر بود. اولترانگلوبالیست‌ها

نیز چنین راهی را در پیش گرفته‌اند. جهانی‌سازی آن‌ها به وحدت یکنواخت‌ها می‌انجامد و چون تمدن غرب بر این باور است که ملیت حلقه مضاعف در تکامل بشریت است، به طور هدفمند هویت و معنویت اقوام و تمدن‌های دیگر را از بین می‌برد. جهان‌بینی غربی از ایده سلطه بر جهان – انسان‌محوری- به نابودی طبیعت و بشریت می‌انجامد. به همین دلیل پروژه اولتراکلوبالیست‌ها موفقیت‌آمیز نخواهد بود. **ساموئل هانتینگتون**، رئیس سابق انجمن دانشمندان سیاسی آمریکا نیز در کتاب «**رویارویی تمدن‌ها**» به چنین نتیجه‌گیری رسید.

انسان‌محوری - «جنگ همه علیه همه»

مبارزه برای ثروت مادی، که از نظر انسان‌مداری غربی طبیعی است، به دشمنی عمومی و «جنگ همه علیه همه» منجر می‌شود و طبیعتاً کل جهان را در هرج‌ومرج فرو می‌برد. از سر تقصیر جهانی‌گرایان غربی اکنون ما شاهد شعله‌ور شدن آتش گسترده «جنگ همه علیه همه» هستیم. جنگ جهان‌بینی‌ها، ایدئولوژی‌ها و مذاهب در قرن بیست و یکم، به طور همزمان در جریان است. نبرد تمدن‌ها، نژادها و ملت‌ها در حال رخ دادن است. بین طبقات و گروه‌های اجتماعی درگیری شدید روی می‌دهد. خود ایالات متحده آمریکا، رهبر تمدن غرب، نمونه بارز چنین جنگ «همه علیه همه» است.

در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰، در آمریکا شاهد مبارزه در درون طبقه سرمایه‌دار جهانی بر سر جایگاه آن‌ها در آینده پاسا سرمایه‌داری بودیم. ماهیت آن توسط آندری فورسوف، مدیر دانشکده بررسی ستراتیژیک نظام‌مند در مقاله «نبرد نخبگان جهانی برای آینده پاسا سرمایه‌داری آغاز شده است»، به خوبی آشکار شد (وب سایت km.ru، ۲ اگست ۲۰۲۰). مبارزه دموکرات‌ها با جمهوری‌خواهان و بایدن با ترامپ، در واقع نبرد بین سرمایه‌داران اولتراکلوبالیست و سرمایه‌داران گلوبالیست برای حق تحقق تکامل بیشتر بشریت طبق پروژه خود است. فورسوف تأکید می‌کند که «جهان آینده از نقطه‌نظر اولتراکلوبالیست‌ها، یک دنیای الکترونیک رقومی بدون دولت مانند یک اردوگاه کار اجباری است، که ساکنان آن را افراد بدون تفاوت‌های ملی، نژادی، مذهبی و حتی جنسی، یعنی اساساً ربات‌های زیستی تشکیل می‌دهند» [ربات زیستی: انسان شکم سیر، بی‌اراده و بی‌عقل و هوش].

اولتراکلوبالیست‌ها اربابان و گسترش‌دهندگان دنیای مجازی هستند. از طریق اینترنت و شبکه‌های اجتماعی که ماهیت فراملی دارند، قدرت عمومی را به دست می‌گیرند. قدرت دیجیتال [رقومی] جهانی بر روی دولت ساخته می‌شود و آن را از نظر قدرت سازمانی باطل می‌کند. مینای مالی آن را شرکت‌های فراملیتی، شرکت‌های فراساحلی، کنترل بر قاچاق مواد مخدر و بخش غیرقانونی تجارت اسلحه، طلا، فلزات و سنگ‌های قیمتی، کالاهای زنده و اعضای بدن انسان، یعنی اقتصاد جنائی جهانی تشکیل می‌دهد.

وظیفه اصلی اولتراکلوبالیست‌ها جلوگیری از بلوک بین چین، روسیه و اروپا به مرکزیت المان است. آن‌ها هدفمندانه برای حل این مشکل تلاش می‌کنند. اولتراکلوبالیست‌ها اکنون در تلاش هستند تا از رقومی کردن و ویروس کرونا برای تضعیف کل سه کشور بزرگ- آمریکا، روسیه و چین و همچنین اتحادیه اروپا استفاده کنند. به این دلیل، در آمریکا آن‌ها به جنگ نژادی دامن می‌زنند و ضدیت با کمونیسم و روس‌ستیزی را تشدید می‌کنند.

امروزه هیلری کلینتن، بایدن، اوباما، سوروس و بیل گیتس چهره‌های شاخص اولتراکلوبالیست‌ها در جهان هستند. و در روسیه نیز آنتولی چوبایس، گرمان گرف، آکسی کودرین، آکسی ناوانی، «مرکز یلتسین و اسکولکوفسکی»- مراکز پرورش تفکر غربی، سنگ‌های آن‌ها هستند.

دونالد ترامپ تا حد قابل ملاحظه‌ای مانع اجرای برنامه‌های اولتراگلوبالیست‌ها شد. او خلاف آن‌ها، چهره گلوبالیست‌های دولت‌گرا، یعنی نماینده سرمایه‌داران بخش واقعی اقتصاد است نه بخش مجازی. او در تلاش است تا ایالات متحده آمریکا را به یک کشور مستقل تبدیل کند، نه به یک دولت - یک ابزاری برای سیاست اولتراگلوبالیست‌ها. از نظر ترامپ، سرمایه‌داری یعنی فرمول «پول - کالا - پول» و کالا یعنی نیروی کار که به معنای مبارزه رقابتی برای سود است. از این رو، او تلاش می‌کند صنعت را به آمریکا بازگرداند، انگیزه کار را در بین کارگران و اقشار متوسط تشویق نماید و هزینه‌های آمریکا برای اجرای طرح‌های اولتراگلوبالیست‌ها، از جمله، برای ناتو را کاهش دهد. در عین حال، ترامپ حامی جدی دنیای تک‌قطبی و دستیابی به رهبری آمریکا به عنوان یک کشور به هر قیمتی است. او در سیاست خارجی و داخلی به رویکرد تجاری تکیه می‌کند. با جلوگیری از انتقال گاز ارزان روسیه از طریق خط لوله نورد استریم-۲ به اروپا، کشورهای این قاره را به خرید گاز گران‌قیمت امریکائی مجبور می‌کند. ترامپ از افزایش صادرات روسیه در بازار تسلیحات ممانعت می‌کند و به جنگ تجاری با چین دامن می‌زند. او برای دستیابی به سود ۲۰۰ درصدی از ارتکاب هیچ جنایتی خودداری نمی‌کند. ترامپ در مبارزه با اولتراجهانی‌گرایان، مانند چرچیل سعی می‌کند حمایت صهیونیست‌ها را جلب کند. او طرفدار حمله به ایران است و با اعلام شهر بیت‌المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل، با اسرائیل معاشقه می‌کند. او روی حمایت لابی نظامی-صنعتی و ارتش حساب می‌کند و از معاهدات بین‌المللی محدودکننده مسابقه تسلیحات هسته‌ای خارج می‌شود. در عین حال، هم اولتراجهانی‌گرایان و هم تیم ترامپ مشترکاً علیه پروژه جهانی‌سازی جایگزین چین و علیه روسیه به عنوان حامل بالقوه جهان‌بینی آینده، یعنی انسان‌گرایی مبارزه می‌کنند.

ادامه دارد